

شکوه گلشن رازی مگر نه؟
منابع: **انجمن سارزی مگر نه؟**
**توریایی و ظلمت می گریزد**
**چراغ شهرش رازی مگر نه؟**

شهر شیراز علاوه بر تمام جاذبه های تاریخی، فرهنگی و ادبی که در همه ی جهان اعتبار و جایگاه ویژه ای دارد، در گنجینه ی سسته ی پرپرکت خود دردها ای چون حضرت احدین موسی <sup>ع</sup>/را دارد که از دیرباز زیارتگه عاشقان آل الله بوده است. مردم فارس و کشور بهناور ایران و حتا خارج از کشور ادرات خاصی به این حضرت داشته، در تمام ایام سال همچون کبوتران عاشق به زیارت ایشان نایل شده‌اند، حال و هوای معنوی خاصی را بر گرداگرد ضریح و صحن منورش رقم می زنند.

پس از آن که مقام معظم رهبری شیراز را به نام سوین حرم اهل بیت <sup>ع</sup>/را یاد کرده، به خصوص در زمان تولیت معظم آیت الله سید علی افسر مستعجب در این حرم، تحولات شگرفی هم در امر گسترش زیرساخت ها و فضای درونی و بیرونی هم ترویج چشمگیر فعالیت های مذهبی و هنر آیینی صورت گرفت. انجمن ادبیات آیینی آستان مهر که از درایت تولیت محترم آستان در زیر مجموعه ی معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی شکل گرفته، با اهداف جذب نخبه های فرهنگی، هنرمندان آیینی و فعالیت های فرهنگی، ادبی و هنری در سطوح مختلف در حال انجام امور مربوط است.

و نامیست های هفته به دل نوشته های شاعران و نویسندگان آستان مهر در موارد مذکور اختصاص دارد.

**خلیل شمیمی - شهروپرو ماه نواد و پنج**
**(با همکاری اصغر پرویزی، کورش جمعی و زهرا سادات جعفری)**



شعری دمید و دور و برش را خدا گرفت
اینجا هم پنهان ی صحن شفا گرفت
حسین کبوترانه به چاتم نشست و بعد سمت نگاه گرم تو دست داد شعری
سنت از نسیم عطر تو شد شدمعانی من
حس غزل تمام حرم را فرا گرفت
فهمیده ام که با غزلی می سود شبی
از دست های باگمزت کربلا گرفت
تو آفتاب شهر منی، شوکارن عشق!
شیراز از نگاه ربوفت صفا گرفت
شاعر شدند قافیه ها از همان شبی
که کودکی به هرم رعایت شفا گرفت
انگی نشست بر دل این شو و بعد از آن
از خاک بات چشمه ی رزمز به با گرفت
قسمت نشد که سنگ عبور رضا شوی
حتی دل خدا هم از این ماجرا گرفت
چون دقت فرقی نمی کند
شیراز با قدوم تو عطر رضا گرفت

**قائزه سادات نقیب القرا**

•••

مشهد و کربلاجان زرباست
شور و عشق و نوبانان، زرباست
از مسیر مدینه تا شیراز
همه جا درد پایتان، زرباست
آن کبوتر که دور گیندازن
من می برد فر هویانان، زرباست
چون نگینی میان انگشتر
زرباست زرباست
همچو قاسم به نظهر عاشورا
چون هم از برنجان، زرباست
مرگ هم از برنجان، زرباست
مکنم قاسم به نظهر وقت ربوب
سر از تن چایبانان، زرباست
چون علی ابن مزمله حروف از قنقاره
پس از تن چایبانان، زرباست
مشتقان را خدا به ما داد
شاهکار خایبانان، زرباست
شبیهم محتاج یک نگاه شمامت

فکر و ذکر و نگاهتان، زرباست
•••
شد محرم من و اندوه و غم و شاه چراغ
سینه و نوحه و اشک و علم و شاه چراغ
سبزه و ذکر و نماز و من و قرآن و دما
جاری چشمه ی چشمان من و شاه چراغ
کوش در کوش بر از ای حسین رای حسین
اشک در اشک قدم در قدم و شاه چراغ
تاله درتاله ی جانسوز همان روز فغان
آه در آه غبار حرم و شاه چراغ
ضجه بر ضجه نوا روی نوا داغ به داغ
سر به سر های تی محترم و شاه چراغ
جامه بر جامه سینه به سینه همه غم
مویه در مویه به هر دم به دو شاه چراغ

پا به پا مرد و زن و پیر و جوان صحن به صحن
دست در دست حرم در حرم و شاه چراغ
کتف بر کتف سوبی شده دارا و نادر
دور از غصه ی هر شیپ و کم و شاه چراغ
چشم در چشم نظرن روی نظرن غم در غم

دل به دل بسته به فیض کرم و شاه چراغ

•••

**عبداللهی زارع عارف**

•••

وقتی به ما لاللا خریحت عطا شده است
یعنی بساا عطا شده و صفایم به پا شده است
یعنی که از خزانه ی انتهای حق
لطیفی بزرگ قسمت دنیای ما شده است
تو منبع همیشه نوری که سالهاست

هر سوی شهر سوسوی تابش روا شده است

«شیراز و آب رنکی این یاد خوش نسیم»

از حسن هم چواری تو با صفا شده است!

جز پا حضور سبز تو با بغی فانی نیست

از بمن نام توست اگر گلگلتا شده است

حتی خرم به سمت تو تمییز شده است

•••

شاعر مردد است که با این دور بیت

نذرش چنان که باید و شاید آند شده است؟!

**سید اکبر سلیمانی**

•••

خاتم بود این شهر و نگین شاه چراغ است
شیراز مزین به همین شاه چراغ است
آن عبوه ی وقلای قلوبی که خدا گفت
بر محتصمین حیل متین شاه چراغ است
مصباح هدای حل متین غم بارکه نور
در قلب همه متحصمین شاه چراغ است
گر زاهد و عابد همه دنبال بهشتند
در منظر ما ملخ برین شاه چراغ است
شیراز که بنام می خورم حمله نماید
آرامش دلپای جزین شاه چراغ است
خورشید رسول است و امامان همه ماهدند
این اختر حق روی زمین شاه چراغ است
شک نیست که در باطن معنای تقفه
زبیا ره واصل به قلم شاه چراغ است
معراج شهیدان و مصالای قهیبان
شیراز از نگاه ربوفت صفا گرفت
سورم حرم اطهر اولاد
پیغمبر
یک پنجم این پایه ی دین شاه چراغ است
محکم بود ارکان امامت به حضورش
در کاخ و لا رکن نگین شاه چراغ است
توحید به هر گوشه اگر صاحب هاشان
خورشیدهای هفته در تاریکی غار
زبیا ره واصل به قلم شاه چراغ است
کرب و بلا یبسته را تیشه هاشان
از پا بیندازد تیر از تیشه هاشان
کرب و بلا یبسته را تیشه راژ است
کرب و بلا یک قصه یا پایان باز است

•••

**عبداللهی زارع عارف**



•••

این صدای کیست می خواند لطف از قنقاره
این طاروس است آن سو تر می شودپرو مرا
روضه جوان تشنه ی بیند کسوف از قنقاره
چاده امشب از شمیل لاله باسی بر است
چشم های تو فقط دوخته بر راه کنسی

نیزه ها این زباند و ستان ها حرمله
دشنه بی در پی می آید در صفوف از قنقاره
هیزم آوردند رقص شعله ها بر نیزه هاست
ریخت دشتی طرح صحرایی مخوف از قنقاره
«کافه، هاس» این سوره ی بر نیزه، بخیای نبی ستا
گل می انداز تمام این حروف از قنقاره

ساعتی بعد از طرف تر راهمی با اضطراب
پشت هم می خوانند آیات خسوف از قنقاره
اشک در اشک قدم در قدم و شاه چراغ
تا بخوانم روضه ای تنگ غروب از قنقاره
خونی است اولیاق مثل پر گلومی اشش است
می وزد مصرع به مصرع سنگ و چوب از قنقاره
خفا شان گوئی ست مهر نامه شان شام خراب
شرمشان یاد از عبور پایکوب از قنقاره

این نزول سوره ی کیف است بی سر دینی ست
چشن گرگان را می آشوبد چه خوب از قنقاره!
تا که دارم یک سر سوبی یوقف از قنقاره
پوشنم در مدار خیمه های سوخته

قرآن مهمانی شده بیصمیرت کو!
کو دشمنایی که تو را در بر بگیرند
از دشمنانت تیزی خنجر بگیرد
قرآن بخوان ای بر سر سرزبده بار سرخ
ای ز شروع عاشقی تا انتها سرخ
ای بند بند پیکره اله اکبر
ورد زبان خواهرت اله اکبر

عمریست بر لب تشنگان باران امید
می بارذ ای چشم توت اله اکبر
اله اکبر از آشتنه ی تو
ازقمه های گفته و زبانی توست

از کهیف چشمانت که آغاز غزل بود
هر سوره ی قرآن تو را ضرب المثل بود
از کبوه ای کرب و بلا برگشته ای عشق!
تا هفت دریا هفت صحرا تشنه ای، عشق!
احرام سسته آسمان کرد سر تو

این قصه ای که ابرهای دنیا خشکید
هرچشمه فقط سراب شد یا خشکید
این همه حل متین قطره بر خاک چکید
وودی ست که روی دست دریا خشکید
می گردد هر شب آفرینش در بر تو
تنها خدا شایستی ز زیبایی توست
اعزاز خلق، شور عاشورایی توست
هر که راه بن این خلتی جلمه نماید
بیرون زد از تو ماهی کوچک من
این قصه ی تکرار زخم است و شبیخون
تکرار مردی از تماشای آب می شد
مردی که دنیا را به حیرت می کشاند
آغوش ظلمت او به دلت می کشاند
مردی که می خواند سرش برتیزه قرآن
دحیرت اندیشه ی محدود انسان
یاور کن اینجا کربلاست اقا
هر روز... این دنیا عاشوراست اقا
چون سربازد ای خون باگک سفر می ریزند
آسمان ها به عزا خاک به سر می ریزند
پندر آمده ی زنجیر زدن می شود؛ آما
مشک با صاحب غمگین خود افتاده به راه
مرگ در راه بهار است، به خود می پیچد
پشت هر پیچ، چهل برگ کمین می سازند
مرا را در بد این خادله می اندازند
ماه دل می برد از دست و غزل می خواند
یک نفر حی علی خیر عمل می خواند

•••

روضه می خوانم و از من لحظاتی باقی ست
از تشهد و سلام، صلواتی باقی ست
سال ها در قفس عشق اسیری ست، منم
پشت این شهر زمستان زده پیروی ست، منم
در دم آتش خشم ست، دلم سوخته است
پندرم چشم به خاموشی شب دوخته است
...در سرابردی ی خون باگک سفر می ریزند
آسمان ها به عزا خاک به سر می ریزند
پندر آمده ی زنجیر زدن می شود؛ آما

مشک با صاحب غمگین خود افتاده به راه
چشم صدآه به این سید میدا بزنند!
سید لب تشنه حرم است، میدا تیری
اهوی تشنه آب قصهٔ ما را بزنند!
یک نفر حی علی خیر عمل می خواند
تیر می رفت به اقبال خودش یا بزنند!



**عالیه مهرابی**

•••

روزی علمدار سپاه از جنس العباس
می رفت تا دریا شود دریای احساس

•••

شک چهران را با تکتا پویشی به هم زد
یک مشک بر دوش و دلی بی تاب ناگاه

با نغم آتشین بر آب نا نگاه
مانند خورشید خروید
می شود ای خالی تو را خولاندم
گلپوره ی خالی تو را خولاندم
از کوهف چشمانت که آغاز غزل بود
هر سوره ی قرآن تو را ضرب المثل بود
از کبوه ای کرب و بلا برگشته ای عشق!
تا هفت دریا هفت صحرا تشنه ای، عشق!
احرام سسته آسمان کرد سر تو
تنها خدا شایستی ز زیبایی توست
اعزاز خلق، شور عاشورایی توست
هر که راه بن این خلتی جلمه نماید
بیرون زد از تو ماهی کوچک من
این قصه ی تکرار زخم است و شبیخون
تکرار مردی از تماشای آب می شد
مردی که دنیا را به حیرت می کشاند
آغوش ظلمت او به دلت می کشاند
مردی که می خواند سرش برتیزه قرآن
دحیرت اندیشه ی محدود انسان
یاور کن اینجا کربلاست اقا
هر روز... این دنیا عاشوراست اقا

چون می گذرانیم؟ چرا می گذرد؟
تقویم قرون انتظارش اما
هر روز شیبه جمعه ها می گذرد
زمین و آسمان ماتم سرا شد

•••

درد تو را زنجیر می فهمد

•••

صبر تو را تقدیر می فهمد

زخم دل سرخ تو را ای مرد

زخم زبان تیر می فهمد

•••

اگره ایام دوباره بدیام کرد؟
اگره یارم تو رو ندیدم چه؟
من نمی خوانم پر خون آقا
نمی خوانم جز تو هیچی روا هیچی!

•••

دوباره دوره می گذیم ذکر ما مجبر را
پر است خوی های سرزمین عشق از رجا
دوباره آسمان انتظار آسمانی است

از زمین قنوت های اشک می شود چندا
همیشه جمعه صبح آسمان سفید می شود
ظهور می کنی میان چشم های کور ما
به اشتیاق مشرق طلوع چشم های تو

•••

دوباره دوره می گذیم ذکر ما مجبر را
دوباره انتظار و اشتیاق جان گرفته است
و تاله های عاشقان؛ خدا خدا خدا...
بیهوده چهران از سر ما می گذرد



**این هفته: توماس مان**

توماس مان نویسنده و محقق آلمانی قرن نوزدهم و بیستم بود. وی در شهر لوپک آلمان متولد شد. پدر توماس بازرگان غلات بود که بعدها به سِست ستائوری شهر لوپک هم رسید. توماس تحصیلاتش را تا ۱۹ سالگی در لوپک گذراند و پس از مرگ پدرش همراه خانواده اش راهی مونیخ شد. در همان زمان وارد دانشگاه مونیخ شد و رشته های تاریخ و ادبیات و اقتصاد سیاسی را دنبال کرد. در همین دوران نیز چندین اثرش را چاپ کرد و به شهرت زیادی رسید.

در سال ۱۸۲۹ جایزه نوبل ادبیات به او اهدا شد. او نخستین آلمانی بود که این جایزه را به دست آورد. در سال۱۸۳۳ دولت هیتلر او را مورد تعقیب قرار داد و وی ناچار از آلمان به سوئیس رفت. در سال۱۸۴۹ در جُشن ۲۰۰سالگی گوته بمد ۱۵ وی سرانجام در روز ۱۲ اوت ۱۹۵۵ در پاپان یک بیماری چند روزه و بر اثر عارضه قلبی در بیمارستان شهردر زویخ در میان جمعی از نزدیکانش در گذشت.

برخی از آثار توماس مان عبارتند از:

گوته‌نمانندهبیوزناری
ماریو، چادوکو، یوسف در مصر، فریاد و آلمان و آلمانی ها، تریستان، گرسنگان، ساعت شوره‌ر، اگوته و تولسنوی، تاریخ یعقوب، یوسف و برادرانش، اعلیٰ حضرت، لژیوا هویشاریا باش، تالاش ها، افتاده ها، سسختی زبیا در مورد سرور و سالار شهیدان امام حسین(ع)

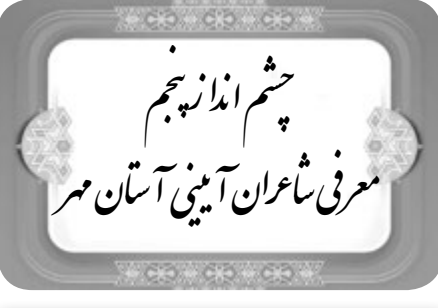
از توماس مان:

**«If the sacrifice of Christ and Hossein(PBUH) will be compared Imam Hossein's will be higher because he went to fight with all his family members.»**

**ترجمه:**

«اگر فداکاری مسیح(ع) و حسین(ع) با هم مقایسه شود، حتما فداکاری حسین(ع) بر مغزتر و با ارزش تر جلوه خواهد کرد. زیرا روضی که مسیح(ع) می خواست فدا شود زن و فرزند نداشتند و او فکر آنان نبود که بعد از او چه سرنوشتی دچار خواهند شد. اما حسین(ع) زن و فرزند داشت و بعضی از آنها خردسال بودند و به پدر احتیاج داشتند.»
توماس مان

**تحقیق از: ترکس السادات گل زاده**



**این هفته: مهسا عسکری**
«توی فصل هفت رنگ سال، میان غروب نارنجی برگ‌ها، آنقدر قدم زدم که خش خش برگ‌ها، سسودی برای سرودنم بود. میان کلمات کم می‌شود...، گاهی غمگین که می‌شوم روی ناگهی سیم‌های سه‌ها می‌نم تا قدم می‌زند انگشتم...» «اِمِسا» (عسکری)

خالم عسکری از ۱۶ سالگی، حکی زیبایی سرودن شعر را تجربه کرده است و با جان بخشیدن به واژه‌ها، نخستین شعرش را تقدیم کرده است به مادرش، آنکه عاشقانه دوستش می‌دارد.

ایشان، با تلاش بسیار و شرکت در انجمن های ادبی، مراتب پیشرفت ادبی را به سرعت طی نمود به طوری که طی ۳ سال متوالی، برگریده ی شهابی شعر عاشورایی شده است. همچنین در کنگره های شعر و لا، و شب شعرهای حضرت علی(ع)، حضرت زهرا(س)، حضرت مهدی(ع.ج)– توت کویر، اوقاف و تعدادی دیگر؛ به عنوان شاعر برجسته انتخاب گردیده است و موفق به دریافت لوح یادبود جشنواره‌های متعدد گردیده است. ایشان به علت ذغغه‌ها و شمنه‌های خاص زندگی، تاکنون موفق به چاپ مجموعه اشعار خود تحت عنوان یک کتاب نشده



**چامه سرایان آستان احمدی و محمدی علیهما السلام**

•••

قرآن سرخ پربری بر روی نیزه

•••

دستی شراب خون فشان در ساغرمر ریخت
لطفی بزرگ قسمت دنیای ما شده است
تو منبع همیشه نوری که سالهاست

هر سوی شهر سوسوی نابت روا شده است
«شیراز و آب رنکی این یاد خوش نسیم»
از حسن هم چواری تو با صفا شده است!
جز پا حضور سبز تو با بغی فانی نیست

از بمن نام توست اگر گلگلتا شده است
حتی خرم به سمت تو تمییز شده است

•••

**سعیده اصلاحي**

•••

**تقدیم به شش ماهه امام حسین (ع)**

و خدا شعر تو را ناب تر از ناب نوشت
چهرة ارا تا به تماشای مهتاب نوشت
شوق مصمصیت غنچه ی لیخند تو را
مثل شید شکر آفته ای عتاب نوشت
و باوجدی که عشقناشک شگفتی اما
طرح عشتان تو را خرم و سیراب نوشت
سنت خندیدی و باران گل لیخندت را
به سراسیمگی بجزره بی تاب نوشت
خاک از صافته ی خون تو صد خرم سوخت
خرم خون تو را، خاک سرود. آب نوشت

•••

**لیلا کفور**

•••

داشت می رفت سراسیمه به دریا بزند
تا مگر نیل گلی بر سر مومی بزنند!
نوح باشد بزند کشتی این مشک به آب
تا چنین عشق از این خادله ها جا بزنند!
یوسفی باشد و پیراهن مهتاب، تنش
زخمی باشد ز باده زایخان بزنند!
جرات هیچ بلنگی نرسیده است که دست–
به تن ماه شیب چاردهٔ ما بزنند!

آتش علقه‌ها آب بپوشند سپس –
لینگی طمنه به سیرایی لپها بزنند!
مشک آهو شد و آهسته لب چشمه رسید
چشم صدآه به این سید میدا بزنند!
سید لب تشنه حرم است، میدا تیری
اهوی تشنه آب قصهٔ ما را بزنند!
یک نفر حی علی خیر عمل می خواند
تیر می رفت به اقبال خودش یا بزنند!

•••

و واژ هایی که مردم می کنند

•••

شاعرانه بودنم را



•••

با هم دلسردسوه هایی از این بانوی سپید سرا را مرور

می کنیم:

**نماز نظهر عاشورا(۱)**

•••

به گزارش روابط عمومی آستان مقدس احمدی و محمدی

علیهماالسلام، نشست آموزشی مشاعره و عاشورایی و شاعرانی

•••

در غربیبه چین انداخته است غربت چشم هایش را

•••

خدا کند آخرین ثانیه با باشد

•••

در این نشست که با حضور صد و بیست نفر از متقاضیان

انجام شد، نحوه ی برگزاری مشاعره و همچنین کلاس‌های

آموزشی مرتبط با برنامه مطرح شد و لوح فشرده های آموزشی

حالی قابل اشعار را موضوع حضرت شاهرچاق علیه‌السلام

•••

نماز نظهر عاشورا(۲)

•••

نگاه سایه‌ها زنگ سابق تر

•••

تیر به گلوی نماز ششاه می رود

•••

در ادامه مراسم، رضا آسیابی و عبدالحسین خادم‌الحسینی

از شعرائی عضو انجمن ادبی آستان مهر، به شعرخوانی در جمع

حاضر پرداختند.

شایان ذکر آن جهت آمادگی هرچه بیشتر شرکت‌کنندگان

در برنامه مشاعر، حضرت شاهرچاق علیه‌السلام، کلاس‌های

آموزشی هر هفته در محل رواق فرهنگی آستان مقدس، برگزار

•••

سه شبیه‌ها تقویم کند ورق می‌خورد

•••

توی تاریخ زلی می‌زند

•••

نمانده‌های را قتم را مردد کنند

•••

پنختن خواهد شد.

•••

سه شبیه است و باژ من التهاب رفتن

•••

توی فصل هفت رنگ سال، میان غروب نارنجی برگ‌ها،

آنقدر قدم زدم که خش خش برگ‌ها، سسودی برای سرودنم

•••

بود. میان کلمات کم می‌شود...، گاهی غمگین که می‌شوم

•••

روی ناگهی سیم‌های سه‌ها می‌نم تا قدم می‌زند انگشتم...» «اِمِسا» (عسکری)

•••

خالم عسکری از ۱۶ سالگی، حکی زیبایی سرودن شعر

را تجربه کرده است و با جان بخشیدن به واژه‌ها، نخستین

شعرش را تقدیم کرده است به مادرش، آنکه عاشقانه دوستش

•••

ایشان، با تلاش بسیار و شرکت در انجمن های ادبی، مراتب

پیشرفت ادبی را به سرعت طی نمود به طوری که طی ۳ سال

متوالی، برگریده ی شهابی شعر عاشورایی شده است. همچنین

در کنگره های شعر و لا، و شب شعرهای حضرت علی(ع)،

حضرت زهرا(س)، حضرت مهدی(ع.ج)– توت کویر، اوقاف و

تعدادی دیگر؛ به عنوان شاعر برجسته انتخاب گردیده است و

موفق به دریافت لوح یادبود جشنواره‌های متعدد گردیده است.

ایشان به علت ذغغه‌ها و شمنه‌های خاص زندگی، تاکنون

موفق به چاپ مجموعه اشعار خود تحت عنوان یک کتاب نشده

•••

توی تاریخ زلی می‌زند

•••

نمانده‌های را قتم را مردد کنند

•••

پنختن خواهد شد.

•••

سه شبیه است و باژ من التهاب رفتن

•••

توی فصل هفت رنگ سال، میان غروب نارنجی برگ‌ها،

آنقدر قدم زدم که خش خش برگ‌ها، سسودی برای سرودن